

به حاشیه‌راندگی، پیوست در فرهنگ راهبردی و شکل‌گیری بلوک تاریخی- تمدنی شرق در

### نظام بین‌الملل \*

علیرضا مسعود<sup>۱</sup>- مهدی ذاکریان<sup>۲</sup>- عبدالعلی قوام<sup>۳</sup>- حمید احمدی<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰- تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۹

### چکیده:

با تسلط نظام بین‌الملل و تمدن غربی از سال ۱۵۰۰ میلادی تاکنون، تمدن‌های کهن شرقی تجربه‌ای مشترک و مشابه مبنی بر به‌حاشیه‌راندگی داشته‌اند. باز تولید عناصر مشابه در فرهنگ راهبردی این تمدن‌ها، منجر به ایجاد مطالبه‌ای مشترک مبنی بر بازگشت به نقش و جایگاه پیشین خود در نظام بین‌الملل شده است. سوال اصلی این است که چه عواملی منجر به نزدیک شدن تمدن‌های کهن شرقی تجدیدنظرطلب و شکل‌گیری بلوک تاریخی- تمدنی شرقی در نظام بین‌الملل شده است؟ نتیجه کلی پژوهش نشان دهنده آن است که جنگ تمدنی دیرینه، به-حاشیه‌راندگی و همچنین فرهنگ راهبردی مشابه میان تمدن‌های ایرانی، چینی و روسی منجر به تشکیل بلوک تاریخی- تمدنی شرق شده که به دنبال ایجاد دو نظم محدود شرقی و غربی، در مقابل نظم بین‌الملل غربی است. روش مورد استفاده در این نوشتار، توصیفی- تحلیلی و چارچوب نظری آن نیز بر پایه نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون و نظریه انتقادی رابرت کاکس قرار دارد.

**واژگان کلیدی:** جنگ تمدنی، بلوک‌های تاریخی- تمدنی، نظم محدود، فرهنگ راهبردی،

سیاست هویتی

JPIR-2101-1750

<sup>۱</sup> این مقاله استخراج شده از رساله دکتری با عنوان «فراز و فرود جایگاه فرهنگی ایران در عرصه بین‌الملل با تأکید بر دوران پس از انقلاب» است.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری تخصصی روابط بین‌الملل، دانشکده الهیات، حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

<sup>۲</sup> دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده الهیات، حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران: نویسنده مسئول

m-zakerian@srbiau.ac.ir

<sup>۳</sup> استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

<sup>۴</sup> استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

## مقدمه

با تسلط نظام بین‌الملل غربی از سال ۱۵۰۰ میلادی تا به امروز، روند به‌حاشیه رانده‌شدن تمدن‌های کهن شرقی، به مثابه ابرقدرت‌ها و سازنده‌های نظام بین‌الملل پیشین، آغاز و در طول دوران تشدید شده است. با گذشت زمان، بالاخص پس از جنگ جهانی دوم، تعدادی از کهن‌تمدن‌های شرقی که دارای پیوست در فرهنگ استراتژیک خود بودند به حوزه گسست وارد شده و از دسته تمدن‌های تجدیدنظرطلب در نظم و نظام جهانی خارج شدند که نمونه بارزی از چنین رخدادی را می‌توان در رابطه با کشور ژاپن مشاهده نمود. از سوی دیگر، برخی از تمدن‌های شرقی همچنان به حیات خود ادامه داده و پیوست خود با فرهنگ استراتژیک دیرین را حفظ و بازتولید نمودند. کشورهایی که در این دسته جای می‌گیرند، کشورهایی خواهان بازگشت به جایگاه و نقش پیشین خود در نظام بین‌الملل و خروج از به‌حاشیه رانده‌شدگی اجباری هستند. چنین خواستی به‌صورت مشترک میان آنها، برگرفته شده از تجربیات تاریخی و بازتولید و پیوست در فرهنگ راهبردی آنان است؛ به‌طوری که بازتولید عناصر فرهنگ راهبردی این کشورها، همواره نقشی در قاب و قالب قدرت بزرگ و ابرقدرت در نظام بین‌الملل را برای آنان به تصویر درآورده است.

ایران نیز در زمره کشورهایی است که از یکسو در زمره تمدن‌های کهن شرقی و بازیگری کلیدی در ساخت نظم و نظام پیش از سال ۱۵۰۰ میلادی قرار داشته و از سوی دیگر، پیوست در فرهنگ راهبردی خود را همچنان حفظ و عناصر آن را در طول تاریخ تا به امروز، بازتولید نموده است؛ از این‌رو همواره خواهان بازگشت به نقش و جایگاه پیشین در نظام بین‌الملل بوده است. سوال اصلی این است که چه عواملی منجر به نزدیک شدن تمدن‌های کهن شرقی تجدید-نظرطلب به یکدیگر و شکل‌گیری بلوک تاریخی-تمدنی شرقی در نظام بین‌الملل شده است؟ نتیجه کلی پژوهش که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و همچنین دو نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون و نظریه انتقادی (بلوک‌های تاریخی) رابرت کاکس بدست آمده، نشان دهنده آن است که جنگ تمدنی دیرینه، تجربیات مشترک ذیل نظام بین‌الملل غربی (بالاخص به‌حاشیه‌راندگی) و همچنین پیوست و استمرار فرهنگ راهبردی مشابه میان تمدن‌های ایرانی، چینی و روسی، منجر به شکل‌گیری سیاست هویتی میان آنان و مطالبه‌ای برای بدست آوردن جایگاه و نقش پیشین در نظام بین‌الملل شده است؛ از سوی دیگر افول نظم و نظام لیبرال بین‌الملل نیز سویه‌هایی از شکل‌گیری فرصتی مناسب برای نیل به این هدف ایجاد کرده و منجر به آن شده است که سه کشور ایران، چین و روسیه به یکدیگر نزدیک شده و بلوک

تاریخی- تمدنی شرق را در مقابل بلوک تاریخی- تمدنی غرب تشکیل داده و به دنبال ایجاد دو نظم محدود شرقی و غربی، در مقابل نظم بین‌الملل غربی باشند.

### چارچوب نظری

چارچوب نظری این نوشتار متشکل از دو نظریه است که به فراخور زمان و متناسب با موضوع مورد بررسی، اصلاح و بازآفرینی شده‌اند. اولین نظریه مورد استفاده، نظریه برخورد تمدن‌ها متعلق به ساموئل هانتینگتون<sup>۱</sup> است. هانتینگتون در سال‌های اولیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به این نتیجه دست یافت که برخوردهای صورت گرفته در آینده، برخوردهایی از نوع و جنس فرهنگی- تمدنی خواهد بود. او معتقد بود «با نابود شدن طبقه‌بندی دوران جنگ سرد مبتنی بر سه جهان، دولت- ملت‌ها حداکثر سعی خود را می‌کنند تا هویت و منافع خود را به- صورت تمدنی و بر اساس فاکتورهای اصلی برآمده از تمدن خود، تعریف نمایند.» (Huntington, 1993) هانتینگتون بنیان موضوع را درست تشخیص داده اما در شناسایی مصادیق و بازیگران این عرصه، دچار اشتباهاتی فاحش شده بود. هانتینگتون بر این باور بود که هشت تمدن در نظام بین‌الملل آینده ایفای نقش کرده و بازیگران اصلی برخورد تمدن‌ها خواهند بود که عبارتند از: «تمدن غربی»، «تمدن کنفوسیوسی»، «تمدن ژاپنی»، «تمدن اسلامی»، «تمدن هندو»، «تمدن اسلاو- ارتدوکس»، «تمدن آمریکای لاتین» و احتمالاً «تمدن آفریقایی». (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۲۱-۲۰) بدین ترتیب، با استفاده از این نظریه می‌توان نشان داد که تمدن، یکی از مهم‌ترین عوامل در ایجاد رقابت‌ها و کشمکش‌ها در نظام بین‌الملل است اما نکته قابل توجه این است که این نظریه، از یکسو بازیگران عرصه جنگ تمدنی را دقیق برآورد و شناسایی نکرده و از سوی دیگر، تمدن ایران را نیز به‌طور کلی نادیده گرفته است که از همین دو منظر باید مورد اصلاح قرار گیرد.

نظریه انتقادی رابرت کاکس<sup>۲</sup> نیز بخش دوم چارچوب نظری این نوشتار را تشکیل می‌دهد. نظریه کاکس از چندین منظر در این نوشتار مورد استفاده قرار خواهد گرفت چرا که در درجه اول، بخشی از نظریه و همچنین بررسی‌های او، معطوف به بررسی و تحلیل ظهور و سقوط نظم و نظام‌های بین‌المللی در طول تاریخ بوده است (Cox, 1987) و برای همین نیز می‌تواند نظریه‌ای مناسب در راستای تحلیل چرایی و چگونگی افول نظم و نظام لیبرال بین‌الملل در دوران کنونی

<sup>۱</sup>-Samuel Huntington

<sup>۲</sup>-Robert Cox

باشد. از سوی دیگر، نظریه کاکس (با الهام از نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی)، نقش برجسته‌ای را برای فرهنگ و کشمکش‌های فرهنگی در نظام بین‌الملل قائل است (Cox, 1983) که می‌تواند در پیوند با نظریه هانتینگتون قرار گیرد. در نهایت نیز می‌توان عنوان نمود که بررسی‌های کاکس پیرامون شکل‌گیری بلوک تاریخی در نظام بین‌الملل، می‌تواند به‌عنوان چارچوبی نظری در راستای تحلیل بلوک‌بندی‌های فرهنگی - تمدنی دوران کنونی در نظام بین‌الملل، مورد استفاده قرار گیرد. در رابطه با این نظریه نیز می‌توان عنوان نمود که تنها مشکل موجود در راستای بکارگیری آن این است که دارای بنیانی مارکسیستی بوده و در بسیاری از مواقع، منطبق با بنیان و بافتار تفکر مارکسیستی بنا نهاده شده است که با جدا شدن آن از این بستر و جایگزینی عوامل فرهنگی - تمدنی با عوامل اقتصادی مورد نظر چپ‌گرایان، می‌تواند در پیوندی قابل توجه با نسخه اصلاح شده نظریه برخورد تمدن‌ها قرار گرفته و بلوک‌بندی‌های فرهنگی - تمدنی موجود در نظام بین‌الملل را تحلیل نماید. لازم به ذکر است که در این نوشتار از دو بحث نظری، «سیاست هویتی» متعلق به فرانسیس فوکویاما و «نظم محدود و بین‌الملل» متعلق به جان مرشایمر، به‌عنوان نظریه‌های مکمل در راستای آزمون فرضیه استفاده شده است.

### ایران، به‌حاشیه رانده‌شدگی و جنگ تمدنی

ایران در زمره کهن‌ترین تمدن‌های شرقی است که برای مدتی نه چندان کوتاه، در قامت هژمون و یا ابرقدرتی بزرگ در نظام بین‌الملل، ایفای نقش کرده است. از دوران باستان تا سال ۱۵۰۰ میلادی، ایران به نحوی از انحاء در چنین نقش و جایگاهی در نظام بین‌الملل قرار داشته و کشورهای دیگر نیز از این منظر به آن نگریسته و چنین جایگاهی را برای آن به رسمیت شناخته بودند. رقابت میان ابرقدرت‌های شرقی و غربی در دوران باستان، همان نقطه آغاز جنگ تمدنی میان شرق و غرب بود که خود را در قالب رقابت میان «جهان هلنی» و «جهان ایرانی» نشان داد. این همان امری است که مارتین وایت<sup>۱</sup> از آن با عنوان «رقابت میان نظام دولت‌های هلنی با نظام دولت‌های ایرانی» یاد کرده است. نطفه اولیه چنین رقابتی را می‌توان در جنگ‌های شکل‌گرفته میان ایران و یونان مشاهده نمود که بازتاب خود را در تلاش تاریخ‌نگاران یونان باستان برای بازنمایی و تصویر ایران به‌مثابه «بربر» و خود به‌مثابه کشورهای آزاد و متمدن، نشان داد. این نقطه، آغاز رقابت و جنگ تمدنی میان شرق (با رهبری ایران) و غرب (با رهبری یونان و اسپارت) بود. «از این لحظه بود که ایده جنگ ابدی میان شرق و غرب در میان برخی تاریخ‌نگاران

<sup>۱</sup>-Martin Wight

مانند هرودوت شکل گرفت ... جنگ میان استبداد شرقی با جوامع آزاد اروپایی ... به نظر می‌رسد که این همان بن‌مایه‌ای است که قادر به توضیح خصوصیات تکرار شونده تاریخ اروپا است». (Wight, 1977: 74-75) از همین منظر و در همین دوران است که ارتباط میان «دموکراسی» با «غرب» و «استبداد» با «شرق» نیز به‌عنوان یکی از رکن‌های هویت‌بخش به یونانی‌ها (و سپس غربی‌ها) ایجاد شده و در طول تاریخ، نهادینه و تعمیق می‌شود. «جالب است که اگرچه دگر دموکراسی، استبداد است اما این استبداد نه در اسپارت‌ها بلکه در امپراتوری ایران مورد شناسایی و تعریف یونانی‌ها قرار گرفت. از اینجا، ریشه غرب و باقی مناطق جهان<sup>۱</sup>، زده شد». (Sayyid, 2014: 101) بدین ترتیب هر کدام از این تمدن‌ها سعی در به‌حاشیه راندن و تضعیف دیگری در نظام بین‌الملل داشته و بسته به قدرت هر کدام از آنها و یا هژمون شدن در نظام بین‌الملل، یک روایت در رابطه با دیگری، برجسته شده و به مرکز می‌آمد و روایت و جایگاه طرف مقابل، به حاشیه رانده شده و دچار سکوت و بی‌صدایی می‌شد. بدین ترتیب نظام بین‌الملل در دوران پیش از سال ۱۵۰۰ میلادی یا نظامی دوسالاری<sup>۲</sup> میان شرق و غرب و یا نظامی در دستان تمدن‌های شرقی، بالاحص ایران، بود.

با تغییر نظام بین‌الملل در سال ۱۵۰۰ میلادی به نظام بین‌الملل غربی و تفوق تمدن غربی در آن، به حاشیه‌راندگی اجباری کهن‌تمدن‌های شرقی، از جمله ایران، تشدید و تعمیق شد. اروپایی‌ها در این دوران در پی آن بودند تا خود را مرکز و سرآغاز تمام پیشرفت‌ها در جهان نشان داده و دستاوردهای تمدن‌های شرقی در نظم بین‌الملل پیشین را به حاشیه رانده و از نظرها پنهان سازند. نمونه‌ای بارز از این موضوع را می‌توان در نقشه مرکاتور<sup>۳</sup> مشاهده نمود. جالب توجه است که در نقشه‌های مرکاتور در آن دوران، که در اکثر قریب به اتفاق امور از آن استفاده می‌شد، اندازه کشورهای اروپایی از اندازه و وسعت کشورهای شرقی بزرگتر و یا هم‌اندازه با آنها ترسیم شده بودند. به عنوان مثال، در این نقشه‌ها، گرینلند چیزی بیش از دو برابر چین وسعت داشت و وسعت اسکانندیناوی و هند نیز با یکدیگر برابر بود. بر اساس روایت مارشال هاجسون<sup>۴</sup>، آرنو پیترز برای اولین بار اقدام به انتشار نقشه‌های واقعی زمین در مقابل مرکاتور نمود اما «غربی‌ها به نقشه‌هایی که آنها را به شکل قابل ملاحظه‌تری بزرگتر و باشکوه‌تر نشان می‌داد، یعنی همان نقشه‌های مرکاتور، متوسل شده و نقشه‌های پیترز را اشتباه دانستند». (Hodgson, 1993: 33)

1-West and Rest

2-Diarchy

3-Mercator Map

4-Marshall Hodgson

همین روند را می‌توان در به حاشیه راندن و بازنمایی نادرست دستاوردهای تمدن‌های شرق نیز مشاهده نمود. برای نمونه، در حوزه اقتصادی و مالی در نظام بین‌الملل پیش از سال ۱۵۰۰، این تمدن‌های شرقی (بالاخص ایران و چین) بودند که مبادلات جهانی را ایجاد کرده و نهادها و ساختارهای آن را پایه‌ریزی کردند اما در روایت غرب، این موضوع تماما به‌عنوان دستاوردهای غرب، بازنمایی و تعمیق شده است. «روابط منظم میان سوداگر و سرمایه‌گذار در تجارت که سرمایه را با تبادل تجاری پیوند می‌دهد، نه تنها به دست غربی‌ها ایجاد نشده بلکه به‌طور مشخص ریشه در خاورمیانه در پیش از ظهور اسلام دارد». (Kister, 1956: 117) از همین منظر است که عنوان می‌شود «سومریان و ساسانیان، سال‌ها پیش از ظهور اسلام به استفاده از بانک و برگه‌های مبادله و چک، روی آورده بودند ... ابولغد نیز در توضیح خود در این رابطه عنوان کرده است که حواله (که در دوران جدید به عنوان چک شناخته می‌شود)، در اصل، ریشه ایرانی دارد و چندین قرن بعد، توسط اروپایی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد». (Hobson, 2004: 120) علاوه بر مسائل ساختاری و نهادی در نظام بین‌الملل، همین به حاشیه رانده‌شدگی دستاوردها و جایگاه شرق در نظام بین‌الملل را می‌توان در حوزه اندیشه و تفکر (که تاثیرگذار بر رنسانس غربی بوده) نیز مشاهده نمود. (برهیه ۱۳۸۰، هنری ۱۳۸۶، کاپلستون ۱۳۸۸، زرین کوب ۱۳۷۹، نصر ۱۳۸۶، دورانت ۱۳۶۶) همین به حاشیه راندگی است که سبب می‌شود برخی از تحلیل‌گران غربی بر این باور باشند که «رنسانس با چهره کلاسیک یونانی خود، بر اثر تاثیرات شرق زنده بود و این امری بود که در اغلب اوقات، پنهان نگاه داشته می‌شد و منابع رنسانس نیز تقریباً به‌طور همیشگی ناشناخته باقی ماند». (Edwards, 1971: 94) در این میان، ایران دچار به حاشیه‌راندگی مضاعف بوده است چرا که نه تنها جایگاه و دستاوردهای آن در نظام بین‌الملل مستقر در پیش از سال ۱۵۰۰ به حاشیه رانده شده بود بلکه در همان مواردی نیز که به دستاوردهای شرقی در جهان اشاره می‌شد، دستاوردها و پیشرفت‌های حاصل شده بدست ایرانیان، به نام دیگر کشورها و رقبای تمدنی - فرهنگی آن ثبت شده است. به عنوان نمونه در رابطه با ریشه‌های انقلاب دریانوردی در جهان، عنوان شده است که «پدیده‌ای که از آن با نام انقلاب دریانوردی یاد می‌شود و غرب را قادر به عزیمت و اشغال نقاط دیگر نمود، نه اختراع و کشف غرب بلکه در واقع امری بوده است که اعراب مسلمان قرن‌ها پیش، از آن استفاده می‌کردند. (Tibbetts, 2002: 49-53) این در حالی است که دستاوردهای دریانوردی در دوران هخامنشیان و همچنین ساسانیان، در تاریخ کهن موجود است. همین امر در رابطه با تولید انبوه و بهینه‌سازی کاغذ در جهان نیز مشاهده می‌شود؛ «علیرغم آنکه ریشه و اصل این دستاورد، چینی‌ها بوده‌اند اما بدون شک اعراب، مستقلاً به آن

چیزهایی افزوده‌اند. به‌طور مشخص این اعراب بودند که به کاغذ آهار زدند تا بتوانند از قلم برای نوشتن بر روی آن استفاده کنند». (Hobson, 2004: 130) این در حالی است که منابع متعدد تاریخی بر این امر تاکید دارند که این بهینه‌سازی در سمرقند و توسط ایرانیان انجام پذیرفته بود که از زمان ساسانیان با کاغذ چینی آشنایی داشتند. (مجتهدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۲۴) در رابطه با تاثیر انگاره‌ها، فلسفه، طب، علوم و فنون، نهادها و ساختارها و ... ایرانی که در نظام بین‌الملل پیش از سال ۱۵۰۰ حاکم بوده است نیز چنین به حاشیه‌راندگی مضاعفی را می‌توان شناسایی و تحلیل نمود. به عنوان نمونه، تاثیر زکریای رازی «در غرب لاتین» توسط بسیاری از نویسندگان، به اعراب نسبت داده شده و در ذیل «تاریخ و دستاوردهای عرب» دسته‌بندی شده است. (Hitti, 2002: 367) همین روند به حاشیه‌راندگی را می‌توان در رابطه با دستاوردها و تاثیرات تمدن چین در جهان نیز مشاهده نمود. بدین ترتیب، جنگ تمدنی شکل گرفته از دوران باستان میان ایران و یونان، با تسلط نظم و نظام بین‌الملل غربی، وارد مرحله جدیدی شد و به حاشیه رانده‌شدگی تمدن‌های کهن شرقی، بالاخص چین و ایران، نیز تشدید و تعمیقی نوین یافت.

#### به حاشیه‌راندگی و فرهنگ‌های راهبردی دارای پیوست

اغلب تحلیل‌گران از فرهنگ راهبردی یک کشور در رابطه با روش دفاعی و جنگی خاص آن یاد می‌کنند اما مطالعات نوین در این عرصه، پژوهشگران را به این سمت هدایت کرده است که فرهنگ راهبردی، گستره‌ای بسیار وسیع‌تر از روش دفاعی و جنگی یک کشور را شامل شده و در بردارنده عناصری فراخ‌تر و عمیق‌تر از تکنیک‌ها و بینش‌های نظامی یک کشور است که در ضمیر ناخودآگاه جمعی یک ملت خانه داشته و بر کنش و بینش آنان تاثیرگذار است. (Booth 1990, and others)

در این نوشتار، تعریف جفری لنتیس<sup>۱</sup> از فرهنگ راهبردی مورد استفاده قرار گرفته است که عنوان می‌نماید: «فرهنگ راهبردی، شامل تجربیات مشترک تاریخی، شرایط ژئواستراتژیک، مفصل‌بندی هویت ملی نخبگان و حتی افسانه‌ها و اسطوره‌ها» است. (Lantis, 2009: 468) از این منظر می‌توان برخی از عناصر دارای استمرار و پیوست را در فرهنگ راهبردی ایران شناسایی و تاثیر آنها بر بینش و کنش بازیگران در طول تاریخ را تبیین نمود. بنابراین، کشورهای دارای فرهنگ راهبردی مشابه که استمرار و پیوست خود در این عرصه را حفظ کرده‌اند، شناسایی شده و در عرصه جنگ تمدنی می‌توانند به عنوان بازیگران اصلی، محسوب شوند. همانگونه که

<sup>۱</sup>-Jeffry Lantis

عنوان شد، هانتینگتون بر این باور بود که هشت تمدن، برخورد تمدن‌های آینده را شکل خواهند داد که هرکدام از آنها نیز دارای کشوری به‌عنوان «رهبر طبیعی» آن تمدن هستند. با بررسی‌ای کوتاه می‌توان عنوان نمود که در میان هشت تمدنی که هانتینگتون عنوان کرده، چهار تمدن از عرصه برخورد تمدن‌ها کنار خواهند رفت چرا که یا پیوست و استمرار برخی از مهم‌ترین عناصر فرهنگ راهبردی خود را از دست داده‌اند و یا اساساً در زمره تمدن‌های تجدیدنظرطلب در نظام بین‌الملل محسوب نمی‌شوند. از این منظر، «تمدن ژاپنی»، «تمدن هندو»، «تمدن آفریقایی» و «تمدن آمریکای لاتین» از صحنه جنگ تمدنی حذف خواهد شد.

در این میان، «تمدن اسلامی» مدنظر هانتینگتون نیز که آن را مشتمل بر «تمدن‌های عرب، ترک و مالایایی» می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۸۵: ۵۴) نیز نیاز به اصلاحاتی اساسی دارد. نکته قابل توجه این است که هانتینگتون در هیچ‌کدام از هشت تمدن مذکور، ذکری از «تمدن ایران» به میان نیاورده است و هنگامی که از «تمدن اسلامی» نیز سخن می‌گوید، بار دیگر همان به حاشیه‌راندگی مضاعف برای ایران رخ می‌دهد چرا که بنیانگذار اصلی امری به نام «تمدن اسلامی» را نادیده گرفته و دستاوردهای تمدن اسلامی را به سه تمدن «عرب، ترک و مالایایی» نسبت می‌دهد. مشخص نیست هانتینگتون با استفاده از چه منابعی به این تقسیم‌بندی رسیده اما پژوهش‌های متعدد داخلی و خارجی بر این امر تأکید داشته و دارند که مرکز و سازنده امری به نام «تمدن اسلامی»، ایران و تمدن و فرهنگ ایرانی بوده است. (محمدی‌ملایری، ۱۳۹۵)؛ (Mottahedeh, 1976 and others) بدین ترتیب، تمدن‌های کهن که دارای رهبری طبیعی و همچنین پیوست و استمرار فرهنگ راهبردی در دوران کنونی هستند عبارت خواهند بود از «تمدن غربی»، «تمدن ایرانی»، «تمدن چینی» و «تمدن روسی». در این میان می‌توان تشخیص داد که تمدن‌های ایرانی، چینی و روسی، ذیل نظام بین‌الملل غربی، دارای تجربیات تاریخی و به‌حاشیه‌راندگی مشابهی بوده و در بسیاری از مواقع، خواهان کسب جایگاه و نقش پیشین خود در نظام بین‌الملل بوده‌اند. استمرار در این مطالبه و همچنین تصویر جایگاه خود به‌مثابه ابرقدرت در جهان را به‌خوبی می‌توان در دوران معاصر ایران ذیل حکومت‌های مختلف با گفتمان‌هایی متفاوت، پیگیری و تحلیل نمود اما نکته قابل توجه این است که روند به‌حاشیه‌راندگی ایران، در دوران پس از انقلاب اسلامی تشدید و گستره‌ای بی‌سابقه پیدا کرده و به همین علت نیز مطالبه بازگشت به‌جایگاه و نقش پیشین در کنار سویه‌های تجدیدنظرطلبی در نظام بین‌الملل، افزایشی شدید داشته است.



عناصر موجود و دارای استمرار در فرهنگ راهبردی ایران، قابل شناسایی در دو کشور دیگر نیز هست اما باید توجه داشت که بازتولید عناصر فرهنگ راهبردی هر کشور، متناسب با بستر تمدنی، سیر تاریخی و شرایط هر دوره در آن کشور، بازتولید خواهند شد اما بنیان آنها به صورتی مشابه باقی خواهد ماند. در فرهنگ راهبردی ایران می‌توان عناصری مانند «بی‌اعتمادی به بیگانگان»، «مرکز جهان بودن»، «نبرد خیر و شر»، «تنهایی تاریخی»، «پشتیبانی خداوند از ایران»، «محصور بودن میان دشمنان»، «آرمانشهر بودن ایران»، «تقدیرگرایی»، «امپراتوری-بودگی»، «خاص‌بودگی»، «منجی‌گرایی»، «باور به نظم و نظام هیرارشیک در جهان»، «فره‌ایزدی یا انسان خدای‌گونه در قالب رهبران» و ... را شناسایی نمود که تا به امروز نیز پیوست و استمرار خود را حفظ کرده‌اند و به‌طور تقریبی می‌توان مشابه چنین عناصری را در فرهنگ راهبردی چین و روسیه نیز مشاهده نمود. از این منظر می‌توان عنوان کرد که فرهنگ راهبردی این سه کشور یا تمدن، مشابه یکدیگر بوده و در اثر به‌حاشیه‌راندگی در نظم و نظام بین‌الملل غربی، خواست و ادراکی مشابه را نیز در طول زمان، کسب و تجربه کرده‌اند. به‌طور کلی می‌توان عنوان کرد که محصل و نتیجه بازتولید عناصر فرهنگ راهبردی در این سه کشور (در عرصه سیاست بین‌الملل)، خواست و مطالبه‌ای مبنی بر بازپس‌گیری جایگاه و نقش پیشین خود در نظام بین‌الملل و از حاشیه برون‌آمدن را رقم زده است. بنابراین فرهنگ راهبردی تقریباً مشابه میان تمدن‌های شرقی، همراه با تجربه مشابه از به حاشیه‌راندگی ذیل نظام بین‌الملل غربی، ادراک، بینش و مطالبه‌ای مشابه را ایجاد نموده و منجر به نزدیک شدن این سه تمدن به یکدیگر در دوران کنونی شده است. نمودار شماره ۱ نشان‌دهنده ارتباط فرهنگ راهبردی با شکل‌گیری چنین مطالبه‌ای است.

### افول نظام بین‌الملل لیبرال و فرصت خروج از حاشیه

رابرت کاکس بر این باور بود که چهار عنصر را می‌توان به عنوان عناصر اصلی سازنده نظام و نظم بین‌المللی برشمرد که عبارت هستند از «توزیع توانمندی‌ها»، «نگاره‌ها»، «نهاده‌ها» و «منافع» و با استفاده از همین عوامل به بررسی ظهور و سقوط نظم‌های بین‌المللی از سال ۱۷۸۹ میلادی پرداخته است. (Cox, 1987: 107) اگر به تاسی از کاکس، این چهار فاکتور سازنده نظام بین‌الملل، در رابطه با نظم و نظام لیبرال بین‌الملل (که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در جهان هژمون شد) بکار گرفته شود، مشخص خواهد شد که نظام بین‌الملل لیبرال در هر چهار حوزه، دچار افول شده است. برآمدن چین و همچنین روسیه در نظام بین‌الملل به عنوان قدرت‌هایی

تجدیدنظرطلب همراه با قدرت‌های نوظهور دیگری که لزوماً در دسته تجدیدنظرطلب‌ها جای نمی‌گیرند، توزیع توانمندی‌ها در نظام بین‌الملل را در حوزه‌های پولی-مالی و اقتصادی و همچنین در حوزه‌های نظامی، دستخوش تغییر قرار داده است. (Yeo 2020, and others) چنین روندی را می‌توان در حوزه پیمان‌نامه‌ها و نهادهای بین‌المللی متعلق به نظم لیبرال نیز مشاهده نمود. خروج پیاپی دولت ترامپ از سازمان‌ها و پیمان‌نامه‌های بین‌المللی، افول نهادهایی مانند ناتو و صحبت از «مرگ مغزی» آن، ایده ارتش مستقل اروپایی، افول نقش و کارکرد نهادهایی مانند سازمان ملل متحد (بالاخص شورای امنیت) و همچنین نهادهای پولی و مالی جهانی و ... همگی نشان‌دهنده افول در حوزه نهادها در نظم لیبرال است که رابرت کوهن اینگونه بر آن تأکید کرده است: «آمریکا به نهادهای بین‌المللی و چندجانبه‌ای که روزی خود او آنها را خلق کرده، در این دوران پشت کرده است چراکه دیگر نفوذ و کنترل پیشین را بر روی آنها ندارد». (کوهن، ۱۳۹۹: ۸۳)

شاید بتوان عنوان نمود که مرتبط‌ترین حوزه افول نظام لیبرال بین‌الملل با این نوشتار، افول در حوزه انگاره‌ها یا همان امری است که می‌توان آن را «فرهنگ راهبردی لیبرال» نیز نامید. موج بازگشت به ملی‌گرایی و همچنین راست‌گرایی فرهنگی در کشورهای لیبرال دموکرات غربی، که خود را از سال ۲۰۱۶ و شکل‌گیری برگزیت و روی کار آمدن ترامپ نشان داد، مهم‌ترین افولی است که در حوزه انگاره‌های لیبرال در نظم و نظام بین‌الملل رخ داده است. فرانسیس فوکویاما به درستی عنوان کرده است که «پیروزی لیبرالیسم در درجه اول، در حوزه انگاره‌ها رخ داد». (Fukuyama, 1992:4) اما او این موضوع را پیش‌بینی نکرده بود که افول لیبرالیسم و نظم لیبرال نیز از همان حوزه انگاره‌ها رخ خواهد داد. یاشا مونک<sup>۱</sup> در همین راستا عنوان می‌نماید که «در کشورهای نظیر بریتانیا یا آمریکا و ... که کشورهایی با دموکراسی باثبات هستند شهروندان آنها دیدگاه‌های منفی‌تری نسبت به سیستم سیاسی خود، اتخاذ کرده‌اند». (Mounk and StefanF- 2017:7-8) نمونه‌های متعددی از این امر را می‌توان در کسب محبوبیت بالا و به قدرت رسیدن راست‌گرای افراطی در کشورهای نظیر لهستان، ایتالیا، مجارستان، آلمان، فرانسه و ... مشاهده نمود که بسیاری از آنها (مانند ویکتور اوربان<sup>۲</sup> یا متیو سالوینی<sup>۳</sup>)، خواهان فاصله گرفتن از اتحادیه اروپا، نظم منطقه‌ای لیبرال و کسب استقلال بیشتر برای خود هستند. بنابراین بازگشت

<sup>1</sup>-Yascha Mounk

<sup>2</sup>-Victor Orban

<sup>3</sup>-Matteo Salvini

از انگاره‌های لیبرال، که از پایه‌های کلیدی در افول نظام بین‌الملل لیبرال محسوب می‌شود. همین موضوع در رابطه با منافع نیز به عنوان چهارمین پایه سازنده نظام بین‌الملل صادق است چرا که با برآمدن قدرت‌های دیگر، که بعضاً در زمره قدرت‌های تجدیدنظرطلب قرار داشته و دارای انگاره‌ها و توزیع قدرت متفاوت هستند، منافع قدرت‌های بزرگ را نیز دستخوش تحول و دگرگونی قرار داده است. بدین ترتیب مشخص است که نظام لیبرال بین‌الملل در هر چهار حوزه مدنظر کاکس، دچار افول شده است و به همین طریق، هژمون این نظام نیز قدرت پیشین را از دست داده و فضا برای قدرت‌گیری بازیگران دیگر، فراخ‌تر خواهد شد. این همان امری است که جان مرشایمر<sup>۱</sup> نیز از آن با عنوان «بحران عمیق در نظم لیبرال بین‌الملل که قابل بازسازی نخواهد بود» یاد کرده است. (Mearsheimer, 2019: 7) از این منظر می‌توان عنوان نمود که «نظم بین‌الملل غربی» دچار افول شده و فرصتی برای به مرکز درآمدن تمدن‌های کهن شرقی که به حاشیه رانده شده بودند، ایجاد گشته است.

### بلوک‌های تاریخی- تمدنی در نظام بین‌الملل

باتوجه به مسائل مطرح شده، می‌توان عنوان کرد که در صفحه شطرنج نظام بین‌الملل در حال حاضر، دو بلوک تمدنی در مقابل یکدیگر صف بسته‌اند که یکی دارای فاکتورها و خصوصیات فرهنگ راهبردی غربی (که پشتیبان و سازنده نظام و نظم بین‌الملل کنونی است) و دیگری، دارای فرهنگ راهبردی شرقی است که در گذشته، هژمون‌ها قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل بوده و امروز به حاشیه رانده شده‌اند. بلوک اول را آمریکا و متحدان غربی و شرقی آن و بلوک دوم را نیز تمدن‌های کهن شرقی دارای پیوست و تجدیدنظرطلب (ایران، روسیه و چین) تشکیل داده‌اند. کاکس معتقد است که «ساختار تاریخی، تصویری از پیکربندی خاص نیروها است. این پیکربندی، هیچ عمل خاصی را به‌وسیله تاثیر مکانیکی و مستقیم مشخص نمی‌کند بلکه محدودیت‌ها و فشارهایی را اعمال می‌کند. افراد و گروه‌ها ممکن است با فشار همراه شوند و یا در مقابل آن مقاومت کنند اما نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند. اگر بتوانند به‌طور موفقیت‌آمیزی مقاومت کرده و بر ساختار تاریخی غالب شوند، اعمال خود را با عاملی جایگزین، مستحکم کرده‌اند که همان پیکربندی جدید نیروها یا ساختار رقیب است». (Cox, 1993) از این منظر می‌توان عنوان نمود که ایران، چین و روسیه، پیکربندی جدیدی را در مقابل ساختار تاریخی غرب ایجاد کرده‌اند که می‌توان نام آن را ساختار تاریخی شرق یا همان بلوک تاریخی- تمدنی شرق نهاد.

<sup>۱</sup>-John Mearsheimer

بخش قابل توجهی از جهت‌گیری‌ها و نوع ادراک این سه کشور نسبت به نظم و نظام بین‌الملل، جایگاه و نقش خود در آن و همچنین تلاش برای تضعیف چهار فاکتور سازنده نظام بین‌الملل غربی، تحت تاثیر استمرار و نقش‌آفرینی فرهنگ راهبردی آنان است. فرانسیس فوکویاما با بررسی همین ریشه‌ها عنوان می‌نماید که «منافع مادی مهم است اما چیزهای دیگری هم هستند که انگیزه می‌دهند ... گروه تحقیر شده‌ای که درصدد اعاده کرامت خویش است، به مراتب احساسی‌تر از افرادی عمل می‌کند که به دنبال سود اقتصادی هستند». (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۲۲)

«هدف چین، بازسازی این کشور در قالب قدرت بزرگ است و حزب کمونیست چین نیز در این راستا، پروژه احیای تمدن چینی را کلید زده، یعنی همان چیزی که زمانی برای نابودی آن قسم یاد کرده بود. بازگشت به مواردی مانند کنفوسیوس‌سیسم و ایجاد آکادمی‌های کنفوسیوسی یکی از روش‌های نیل به آن هدف است». (Page, 2015) هدف، ادراک و مشی مشابهی را می‌توان در رابطه با روسیه نیز مشاهده نمود. وارث اتحاد جماهیر شوروی که روزگاری دارای اهداف جهان‌وطن‌گرایانه و مخالف با تمدن و فرهنگ ملی بود با انتقال به نظم و نظام پسادوقطبی، ضمن حفظ ذهنیت قدرت بزرگ‌بودگی و لزوم دست‌یابی مجدد به این جایگاه در نظام بین‌الملل، از آرمان‌های جهان‌وطن‌گرایانه دور و به ساخت دوباره «ناسیونالیسم روسی» با تکیه بر تاریخ و تمدن خود روی آورد. اگر در چین، به دلیل تمدن غنی و کهن آن، کنفوسیوس نقطه بازگشت و مبداء شروع «ناسیونالیسم تمدنی» محسوب می‌شد، در روسیه بازگشت به آرای ایوان ایلین<sup>۱</sup> این نقش را بازی کرده است. تیموتی اسنایدر<sup>۲</sup> در همین راستا بر این باور است که «هیچ اندیشمند قرن بیستمی‌ای مانند ایلین در قرن بیست و یکم احیاء نشده و هیچ‌کس به اندازه او بر سیاست‌های جهانی روسیه تاثیر نداشته است». (اسنایدر، ۱۳۹۸: ۳۱) عناصر و نمونه‌های متعددی را می‌توان در فرهنگ راهبردی روسیه و همچنین چین برشمرد که دارای تشابه با فرهنگ راهبردی ایران باشد و از همین منظر نیز ادراک‌هایی مشابه را می‌توان در میان آنها در طول دوران مشاهده نمود. اسنایدر به تبعیت از ایلین، یکی از نمونه‌های فرهنگ راهبردی روسیه در این راستا را بیان کرده است که بازتولید آن در دوران کنونی را می‌توان در میان هر سه کشور مذکور، مشاهده نمود. «این چرخه به روسیه تاریخی با یک ویژگی رستاخیزی اعطا کرده است که در آن، تمدن روسیه به‌طور اجتناب‌ناپذیری از نو زنده می‌شود ... روسیه امروزی با وجود از دست دادن قلمروهای وسیع، هنوز نشانه امپراتوری را با خود دارد». (اسنایدر، ۱۳۹۸: ۱۰۹) تشابه چنین

<sup>۱</sup>- Ivan Alexandrovich Ilyin

<sup>۲</sup>- Timothy Snyder

ادراک و بینش‌هایی، که تحت تاثیر مستقیم فرهنگ راهبردی چین و روسیه قرار دارد، با عناصر برشمرده شده در فرهنگ راهبردی ایران که دارای پیوست و استمرار بوده و در هر دوره‌ای خود را در قالب و قالب زمانه بازتولید کرده‌اند، واضح و مشخص است. «این عقاید مشترک {میان چین و ایران} منجر به این نتیجه‌گیری می‌شود که نظام کنونی جهان که توسط دولت‌های غربی ایجاد و هنوز تحت سلطه آنان است، عمیقا ناعادلانه است و باید با نظامی جدید و منصفانه‌تر جایگزین شود. این احساسی است که به اشکال مختلف از سوی رهبران مختلف چین و ایران به اشتراک گذاشته شده است نظیر: شاه سابق ایران و مائو زدونگ، دنگ شیائوپینگ و آیت‌الله روح‌الله- خمینی، جیانگ زمین و آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای» (گارور، ۱۳۸۸: ۱۰) از این منظر، پیوستن این سه کشور به یکدیگر در مقابل بلوک تمدن غربی، امری طبیعی خواهد بود. «علاقه تهران، مسکو و پکن برای همگرایی به‌حدی است که چالش‌هایی را برای تسلط آمریکا بر نظم بین‌الملل ایجاد خواهد نمود ... از نظر استراتژیکی، این سه کشور، دیدگاهی مشابه را نسبت به نظم جهانی به رهبری آمریکا دارند و از نظر پراگماتیستی نیز منطقی است که با هم همکاری کنند» (O'Connor, 2020)

### نبرد نظم محدود با نظم بین‌المللی

جنگ تمدنی و به حاشیه رانده شدن تمدن‌های شرقی در نظام بین‌الملل غربی منجر به آن شده است که کشورهای شرقی برای مدتی طولانی، روی به سیاست هویتی آورند و با برآمدن چین در قالب ابرقدرتی بالقوه و همچنین روسیه و ایران در قالب قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای، همزمان با افول نظام بین‌الملل غربی، عرصه را برای خروج از حاشیه و کسب جایگاه، کرامت و نقش پیشین خود، مناسب ارزیابی نمایند. «حس درونی کرامت، به‌دنبال به‌رسمیت شناخته شدن است ... {اگر چنین نشود} معنای مدرن هویت به سیاست هویت تکامل پیدا می‌یابد، سیاستی که در آن افراد خواهان به‌رسمیت شناخته شدن علنی ارزش و اعتبار خود می‌شوند». (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۲۵) و این همان سیاستی است که برای مدت‌ها اعضای بلوک تمدنی شرق را به خود مشغول کرده است. از این منظر می‌توان عنوان نمود که چهار تمدن (غربی، ایرانی، چینی و روسی)، در دو بلوک تاریخی (بلوک تاریخی - تمدنی غرب و شرق)، با یکدیگر وارد چالش و رقابت شده‌اند تا چهار فاکتور سازنده نظام بین‌الملل (توزیع توانمندی‌ها، نهادها، انگاره‌ها و منافع)، را برای خود ایجاد و تحکیم نموده و همان‌ها را برای بلوک مقابل، تضعیف نمایند. با برآمدن چین در قالب ابرقدرتی بالقوه و همچنین افول هژمون و نظام بین‌الملل غربی، این کشور در پی آن رفت تا نظم و نظام مختص به خود را ایجاد نماید و در عین حال، افول نظم و نظام رقیب را نیز تسریع بخشد.

بلوک تمدنی شرق در این دوران در پی آن است تا نهادهای بین‌المللی خود را ایجاد کرده، منافع خود را متفاوت با منافع اعضای بلوک تمدنی غرب تعریف نموده، با رد انگاره‌های غربی بر انگاره‌ها و تاریخ و تمدن خود تاکید نماید و در نهایت نیز با همکاری‌های نزدیک اقتصادی، نظامی، امنیتی، دفاعی و ... توزیع توانمندی‌ها در نظام بین‌الملل را به سود خود، تغییر دهد. اگر اقتباسی از نظر مرشایمر در رابطه با «نظم بین‌المللی» و «نظم محدود» صورت گیرد، می‌توان عنوان نمود که بلوک تمدن غرب در پی حفظ، ترمیم و تثبیت دوباره «نظم بین‌الملل غربی» است و از سوی دیگر، بلوک تمدن شرقی نیز در پی ایجاد «نظم محدود» خود و هم‌چنین تلاش برای تسریع در افول نظم رقیب، از حالت نظم بین‌الملل به ورطه نظم محدود، است. مرشایمر بر همین اساس عنوان می‌نماید برای اینکه نظمی، با نام «نظم بین‌المللی» خوانده شود باید «دربرگیرنده تمام کشورهای جهان و یا حداقل، تمام قدرت‌های بزرگ جهان باشد. اما نظم محدود، نظمی است که گستره و اعضای محدودی نیز دارد و حداقل، یک قدرت بزرگ جهان باید از آن، بیرون باشد.» (Mearsheimer, 2019: 12) به همین دلیل نیز بلوک تمدنی غرب به دنبال بازسازی دوباره نظم بین‌الملل غربی و لیبرال بوده و بلوک تمدنی شرق نیز به دنبال آن است تا نظم بین‌الملل را به دو نظم محدود شرقی و غربی مبدل نماید و از این طریق، جایگاه و نقش پیشین خود در نظام بین‌الملل جدید را بدست آورند. «به همین دلیل است که ولادیمیر پوتین، سقوط شوروی سابق را یک تراژدی می‌نامد ... و می‌گوید روسیه نباید آنگونه که زمانی اوباما گفته بود، یک بازیگر منطقه‌ای ضعیف باشد بلکه باید قدرتی بزرگ تلقی شود ... حکومت شی جین‌پینگ در چین، به تفصیل از یک‌صدسال تحقیر چین سخن می‌گوید و اینکه چگونه آمریکا، ژاپن و دیگر کشورها سعی می‌کنند مانع بازگشت این کشور به موقعیتی شوند که در هزاره‌های گذشته به‌عنوان قدرتی بزرگ از آن برخوردار بوده است.» (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۲۳) به همین ترتیب، ایران نیز تحت تاثیر فرهنگ راهبردی خود، خواهان دستیابی به جایگاه و نقش خود در «هزاره‌های گذشته به عنوان قدرتی بزرگ» است و این موضوع در هر دوره‌ای خود را متناسب با فضا و حکومت حاکم بر کشور، بازتولید می‌نماید که نمونه‌های آن را می‌توان در دوران پهلوی و همچنین جمهوری اسلامی (با دو صورت و ظاهر متفاوت اما بنیانی مشابه)، مشاهده نمود. «یکی از پیامدهای غرور مشترک موجود در دستاوردهای باستانی و رنجش از غرب، تصمیم هر دو کشور ایران و چین برای بازگرداندن موقعیت بین‌المللی والا و شایسته خود است که توسط تحقیر قلمداد شده از سوی غرب، نابود شده است. ... من بر این باورم که این روند برای بازگرداندن عظمت تمدن/ ملی در دوران مائو زدونگ و دنگ شیائوپینگ و هم در پادشاهی ایران پیش از سال ۱۹۷۹ و هم

در جمهوری اسلامی، وجود داشته است». (گارور، ۱۳۸۸: ۲۰) شکل‌گیری چنین بلوک‌هایی در نظام بین‌الملل، منطبق با نسخه اصلاح شده «نظریه بلوک تاریخی» رابرت کاکس و همچنین نظریه «برخورد تمدن‌های» هانتینگتون، است. در این میان، شکل‌گیری چنین بلوک‌بندی‌هایی براساس فرهنگ راهبردی تمدن‌های شرقی دارای پیوست و استمرار، منطبق با نظر جدید فرانسیس فوکویاما مبنی بر «سیاست هویتی» و همچنین بحث جان مرشایمر مبنی بر «افول نظام بین‌الملل لیبرال و شکل‌گیری دو نظم محدود در جهان»، است. نمودار زیر به‌خوبی بازیگران و روابط میان آنها در نظام بین‌الملل از منظر این نوشتار و همچنین بکارگیری دو نظریه برخورد تمدن‌ها و بلوک‌بندی‌های تاریخی برای تحلیل آن را به نمایش گذاشته است.

### نتیجه‌گیری

ایران از دیرباز تاکنون توانسته پیوند و استمرار خودآگاهی ملی خود را حفظ نموده و از ایجاد گسست کامل و عمیق در این عرصه جلوگیری نماید. بازتولید و استمرار عناصر و ادراک‌هایی مانند «محصور بودن میان دشمنان»، «تنهایی تاریخی»، «زیست در نظمی ناعادلانه و قربانی بودن»، «بدبینی و بی‌اعتمادی به بیگانگان»، «خاص‌بودگی فرهنگی- تمدنی»، «امپراتوری-بودگی»، «تقدیرگرایی»، «آرمانشهرگرایی» و مواردی از این دست را می‌توان تا دوران کنونی رهگیری و آثار آن در نظر و عمل را نشان داد. ساحت اندیشه‌ای این چنینی، نقش و جایگاهی خاص را برای کشور در جهان ترسیم و تصویر می‌نماید و ادراک‌های خاصی را نیز نسبت به محیط بیرونی خود ایجاد می‌نماید. مشابه چنین پیوست و استمراری را می‌توان در فرهنگ راهبردی کشورهای چین و روسیه نیز مشاهده نمود. با ورود به سطح تحلیل نظام بین‌الملل، تجربه به-حاشیه‌راندگی ذیل نظام بین‌الملل غربی (از سال ۱۵۰۰ میلادی)، میان تمدن‌های کهن شرقی مبدل به تجربه‌ای مشترک گشت. برخی از تمدن‌های شرقی که چنین تجربیات مشترکی داشتند، در طول تحولات نظام بین‌الملل (بالاخص از جنگ جهانی دوم به این‌سو)، دچار تغییراتی عمیق در فرهنگ راهبردی خود شده و برخی از مهم‌ترین فاکتورهای فرهنگ راهبردی آنان دچار گسست شد. در این میان، فرهنگ راهبردی برخی از تمدن‌های شرقی نیز به‌گونه‌ای است که آنها را از زمره تمدن‌ها یا بازیگران تجدیدنظرطلب خارج کرده و آنها را یا مبدل به دولتی تاجر و یا بازیگری منفعل کرده است که نمونه‌های آن را می‌توان در ژاپن یا هند مشاهده نمود. بدین ترتیب، چهار تمدن (آفریقایی، لاتین، ژاپن و هند) از هشت تمدن مورد نظر ساموئل هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن‌ها، از میدان خارج شده و عرصه نبرد تمدنی با چهار تمدن باقی‌مانده (غربی، ایرانی، چینی

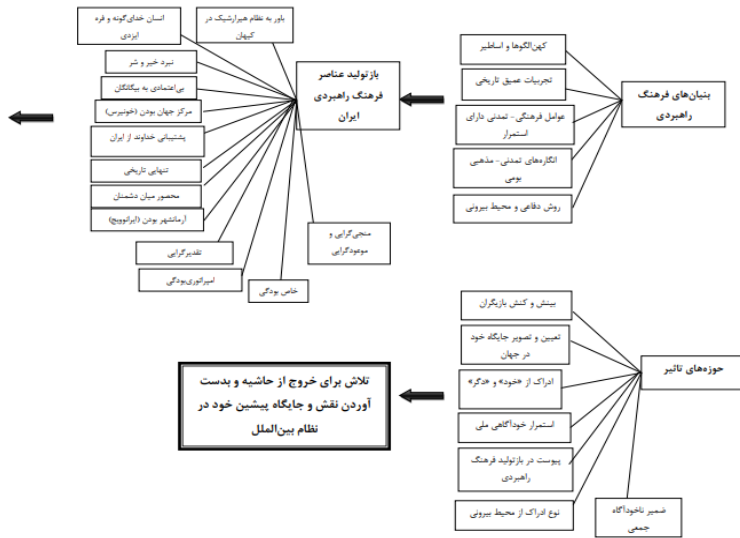
و روسی) شکل خواهد گرفت که مطابق با نظر هانتینگتون، هر کدام از آنها نیز دارای کشوری به عنوان «رهبر طبیعی» این تمدن‌ها است. از این منظر، تمدن غربی با نظام بین‌الملل غربی تفوق یافت و مطابق با نظر رابرت کاکس و آنتونیو گرامشی، هژمونی از طریق هژمون شدن فرهنگ و تمدن هژمون، امکان‌پذیر خواهد شد و به همین ترتیب، از سال ۱۵۰۰ میلادی، تمدن غربی از طریق نظام بین‌الملل غربی، مبدل به هژمون شد.

افول نظام بین‌الملل لیبرال در دوران کنونی سویه‌هایی از امید و دریچه‌هایی فراخ از فرصت را برای تمدن‌های کهن شرقی به حاشیه رانده شده، تصویر و ایجاد کرده است تا بتوانند بار دیگر از حاشیه برون آمده و نقش و جایگاه پیشین خود را در نظام بین‌الملل کسب نمایند. اگر از نظریه رابرت کاکس در این زمینه استفاده شود، مشخص خواهد شد که ظهور و سقوط هر نظام بین‌المللی را می‌توان با چهار فاکتور «توزیع منافع»، «تهداها»، «انگاره‌ها» و «منافع» مورد بررسی قرار داد و افول نظام بین‌الملل کنونی نیز در این چهار حوزه مشخص شده است. فرهنگ راهبردی و تجربیات تاریخی مشابه ذیل نظام بین‌الملل غربی منجر به آن شده است که سه کشور ایران، چین و روسیه، مطالبه و ادراکی مشابه را از نظام بین‌الملل دارا بوده و مبدل به بازیگرانی تجدیدنظرطلب شوند چراکه خواهان کسب نقش و جایگاه پیشین خود در نظام بین‌الملل و ورود به مرکز آن، در قامت قدرت‌های بزرگ، هستند. براساس نظریه کاکس، این سه بازیگر توانسته‌اند با حفظ پیوست در فرهنگ راهبردی خود و نزدیک شدن به یکدیگر، بلوکی تاریخی - تمدنی را شکل دهند که در مقابل بلوک تاریخی هژمون قد علم کرده است. بدین ترتیب بلوک تمدنی شرق متشکل از سه تمدن ایرانی، چینی و روسی، در مقابل بلوک تمدنی غرب ایستاده است که هر کدام بر سر چهار عنصر سازنده نظام بین‌الملل، در حال رقابت با یکدیگر هستند؛ این همان تصویری است که از «بلوک هژمونیک و بلوک ضد هژمونیک»، ارائه شده است. بلوک تمدنی غرب در پی آن است تا نظم بین‌الملل غربی را ترمیم و بار دیگر هژمون نماید اما این در حالی است که بلوک تمدنی شرق به دنبال آن است که نظم بین‌الملل را مبدل به دو نظم محدود شرقی و غربی کند. این‌گونه جنگ تمدنی هانتینگتون ذیل بلوک‌بندی‌های تاریخی رابرت کاکس، همراه با سیاست هویتی فوکویاما و نظم محدود مرشایمر، نظام بین‌الملل کنونی را تصویر و تحلیل می‌نماید.

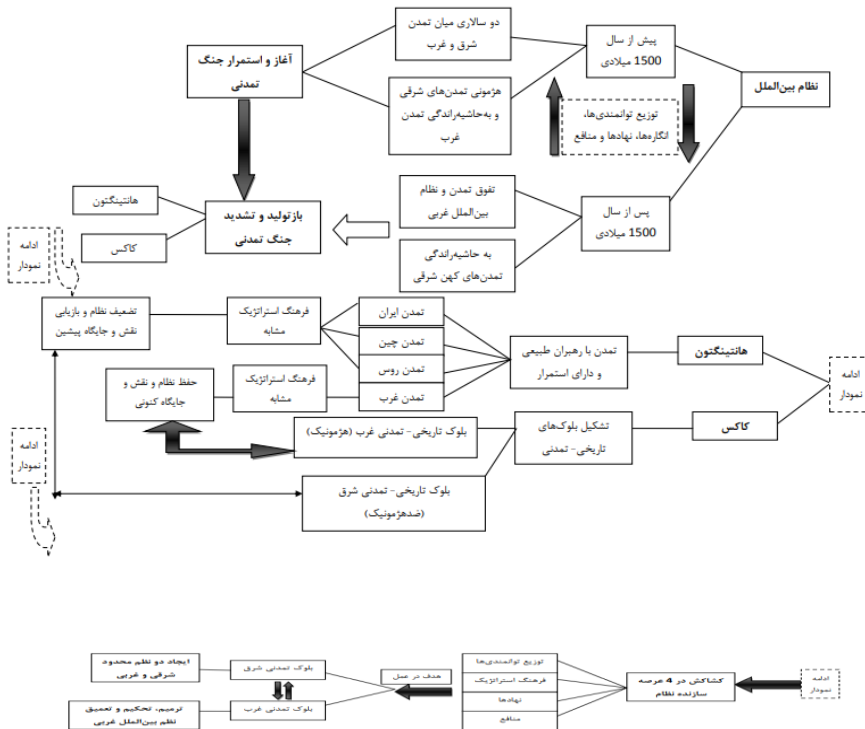


به حاشیه‌راندگی، پیوست در فرهنگ راهبردی و شکل‌گیری بلوک تاریخی-تمدنی شرق در نظام بین‌الملل

شکل ۱: فرهنگ راهبردی مشابه و بازتولید ادراک و مطالبه مشابه (نمودار از نگارندگان)



شکل ۲: بلوک‌های تاریخی-تمدنی در نظام بین‌الملل (مدل از نگارندگان)



## منابع فارسی

### کتاب

- اسنایدر، تیموتی (۱۳۹۸)، در مسیر نآزادی، ترجمه: هادی شاهی، تهران، پارسه
- برهیه، امیل (۱۳۸۰)، تاریخ فلسفه در قرون وسطی، ترجمه: یحیی مهدوی، تهران، خوارزمی، چاپ دوم
- دورانت، ویل (۱۳۶۶)، تاریخ تمدن: عصر ایمان (بخش اول)، ترجمه: ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهری، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، کارنامه اسلام، تهران، امیرکبیر
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸)، هویت: سیاست هویت کنونی و به رسمیت شناخته شدن، ترجمه: رحمن قهرمانپور، تهران، روزنه
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۸)، تاریخ فلسفه: فلسفه اواخر قرون وسطی و دوره رنسانس، ترجمه: ابراهیم دادجو، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد دوم
- گارور، جان (۱۳۸۸)، چین و ایران: شریکان باستانی در جهان پس از امپراتوری‌ها، ترجمه: سعیده موسوی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- محمدی‌ملایری، محمد (۱۳۹۵)، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران، انتشارات توس، جلد سوم
- نصر، حسین (۱۳۸۶)، علم و تمدن در اسلام، ترجمه: احمد آرام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶)، نظریه برخورد تمدن‌ها (هانتینگتون و منتقدانش)، ترجمه: مجتبی امیری، تهران، وزارت امور خارجه، چاپ هفتم
- هنری، توماس (۱۳۸۶)، بزرگان فلسفه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی

### مقالات

- کوهن، رابرت (مصاحبه‌شونده) (۱۳۹۹)، واگرایی متقابل پیچیده، مصاحبه‌گیرنده: علیرضا مسعود، سیاست‌نامه، سال ۴، شماره ۱۴
- مهدی مجتهدی و دیگران (۱۳۹۰)، آغاز حرفه وراقت در میان مسلمانان، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، دوره ۴۴، شماره ۲

## English Resources

### Books

- Booth, Kenneth (1990). The Concept of Strategic Culture Affirmed, In: Jacobsen, C. (Ed), **Strategic Power: USA/USSR**, London: MacMillan
- Cox, Robert (1987), **Production, Power and World Order: Social Forces in the Making of History**, New York: Columbia University Press,
- ..... (1986), Social Forces, State and World Orders: Beyond International Relations Theory, In: Robert Keohane, (ed), **Neorealism and Its Critics**, New York: Columbia University Press.
- Edwards, Michael (1971). **East-West Passage: The Travel of Ideas, Arts and Inventions Between Asia and The Western World**. New York: Taplinger
- Fukuyama, Francis. (1992), **The End Of History and the Last Man**, New York: Maxwell Macmillan
- Hitti, Philip (2002), **History of The Arabs**, London: Red Globe Press
- Hobson, John (2004), **The Eastern Origins of Western Civilization**, New York: Cambridge University Press
- Hodgson, Marshall (1993), **Rethinking World History**, Cambridge: Cambridge University Press
- Hourani, George (1995), **Arab Seafaring in the Indian Ocean in Ancient and Early Medieval Times**, New York: Princeton University Press
- Johnston, Alastair (1995), **Cultural Realism: Strategic Culture and Grand Strategy in Chinese History**, Princeton: Princeton University Press
- Savant, Sarah (2013), **The New Muslims of Post-Conquest Iran**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Vasilis, Margaras (2009), **Strategic Culture: a Reliable Tool of Analysis for EU Security Development?**, London: Center for European Policy Studies
- Wight, Martin (1977), **Systems of States**, Edited by Hedley Bull, London: Leicester University Press

### Articles

- Cox, Robert (1983), **Gramsci, Hegemony and International Relations: An Essay in Method**, Millennium, Vol. 12, No.2
- Huntington, Samuel (1993), **If Not Civilization, What?: Paradigms of the Post-Cold World War**, Foreign Affairs, Vol.72, No.5
- Kister, Meir Jacob (1956), **Mecca and Tamim (Aspects of Their Relations)**, Journal of The Economic and Social History of The Orient, Vol. 8, No.2
- Lantis, Jeffry (2009), **Strategic Culture and Tailored Deterrence: Bridging the Gap Between Theory and Practice**, Contemporary Security Policy, Vol. 30, No.3
- Lord, Carnes (1985), **American Strategic Culture**, Comparative Strategy, Vol. 5, No. 3
- Mearsheimer, John (2019), **Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal**

**International Order**, International Security, Vol.43, No. 4

- Mottahedeh, Roy (1976), **The Shubiyah Controversy and the Social History of Early Islamic Iran**, International Journal of Middle Eastern Studies, Vol.7, No.2

-Mounk, Yascha and Stefan Foa, Roberto (2017), **The Signs of Deconsolidation**, Journal of Democracy, Vol. 28, No. 1

- Shapiro, Dan (2002), **Zoroastrian Sources on Black People**, The Arabica, Vol. 49, No.1

### **Sites**

-Cox, Robert (1993), **Critical Political Economy**, Lecture to UN University Conference. At: (<https://www.coursera.org/>)

- Freedberg, Sydney (2019), **US Gets Its Ass Handed To It' In Wargames: Here's A \$24 Billion Fix**, Breaking Defense, At: (<https://breakingdefense.com>)

- Gilsian, Kathy (2019), **How the U.S. Could Lose a War with China**, The Atlantic, At: (<https://www.theatlantic.com>)

- O'Connor, Tom (2020), **Iran Seeks Deals with Russia and China to Build Coalition to Resist U.S.**, Newsweek, At: (<https://www.newsweek.com>)

- Page, Jeremy (2015), **Why China Is Turning Back to Confucius**, The Wall Street Journal, At: (<https://www.wsj.com/>)

- Robertson, Peter (2019), **China's Military Might is much Closer to the US than You Probably Think**, The Conversation, At: (<https://theconversation.com>)

- Yeo, Mike (2020), **China Announces \$178.2 Billion Military Budget**, Defense News, At: (<https://www.defensenews.com>)